

## غایت «گردشگری با رویکرد فرهنگی» ایران

سیدمحمد بهشتی

استاد دانشگاه شهید بهشتی، دانشگاه هنر تهران و دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲۲

تاریخ قرارگیری روی سایت: ۱۳۹۹/۰۵/۰۱

**چکیده** | گردشگری با رویکرد فرهنگی همانا رفتن به سراغ عالم ایرانی است با این تصور که گردشگر مخاطب آن است. آثار فرهنگی و تاریخی یک زیست‌بوم میراثی به‌شمار می‌روند که دلالت بر ایرانی بودن و به‌طور کلی چه‌کسی بودن اهالی آن منطقه دارد. آثار طبیعی مستقیماً بر کجابودن سرزمینشان اشاره می‌کنند. زبانی که آثار بدان سخن می‌گویند زبان اشارت است و نه زبان عبارت. ذیل زبان اشارت، گاه به تصریح و اغلب به تلویح، نکاتی تبیین می‌شود که فهمش برای همه ممکن نیست جز مخاطب. در این نوع از گردشگری، گردشگر به دنبال مواجهه با فرهنگ‌ها و شناخت آنهاست. مواجهه با فرهنگ یعنی به‌دست‌آوردن شناختی حقیقی از کجابودن یک مکان و کیستی اهالی‌اش. ولی این سؤال مهم مطرح است که نیت گردشگر فرهنگی از این شناخت چیست؟ به تعبیر دیگر مواجهه با فرهنگ‌های متنوع ساکنان سرزمین ایران و همچنین کیفیت واحدی با عنوان «فرهنگ ایرانی» و تعمق در حقیقت آن چه بهره‌ای برای گردشگر خواهد داشت؟ نیت گردشگری با رویکرد فرهنگی، نوعی آشنایی است که به خودشناسی فرهنگی منجر می‌شود. چنین آشنایی‌ای تنها زمانی میسر می‌شود که تماشای آثار تاریخی و فرهنگی در گردشگری تنها به قصد افزایش معلومات و رفع کنجکاو‌های تاریخی از پشت در بسته آثار نباشد.

**واژگان کلیدی** | گردشگری، گردشگری فرهنگی، فرهنگ ایرانی.

**مقدمه** | دین به قصد و نیت اعمال بسیار توجه کرده است. گویی هر عمل دو وجه دارد که یکی نیت یا همان وجه باطنی و پنهان عمل است و دیگری وجه ظاهری و متعین عمل. در این معنی، در طول مدت زمان انجام هر عمل (به معنای ظاهری آن)، نیت یا قصد (در معنای باطنی) همراه عمل است و این‌طور نیست که در ابتدا برای انجام عملی قصد آن تمام و سپس خود عمل آغاز شود. قصد و نیت واقعی دائماً در طول کار دغدغه ذهنی است و اتفاقاً همین نیت است که مسیر صحیح عمل را می‌نماید و اگر در حین عمل خطا رخ دهد، اخطار داده می‌شود. این موضوع مانند کتاب خواندن است. قصد خواننده فهم موضوع نوشته‌شده در کتاب است. در طول مدت خواندن کتاب مدام این موضوع در ذهن تداعی می‌شود. این سبب می‌شود که اگر جایی را نفهمیدیم، بازگردیم و دوباره

آن را بخوانیم. اما اگر ما به نیت فهم، خواندن کتابی را آغاز و نیت خود را فراموش کنیم، ممکن است کل کتاب را بخوانیم بدون آن که سطری از آن را واقعاً درک کرده باشیم. به همین علت است که در ابتدای نماز «قصد قربت» قرار دارد. این موضوع تذکری است به اینکه در طول عمل نمازگزاردن، هدف باید نزدیکی روح به خالق باشد. اما اگر نیت نماز همان جمله آغازین باشد و کل نماز بدون یادآوری و تذکر نیت خوانده شود، «قربت» حاصل نشده است، زیرا نیت عمل در حین آن فراموش شده است. آنچه گردشگری با رویکرد فرهنگی را در تمام معنای آن محقق می‌کند هم نیت است و هم عمل متناسب با نیت. به این معنی که «گردشگری با رویکرد فرهنگی» محقق نمی‌شود مگر آن که گردشگری از ابتدا به نیت فرهنگی آغاز شده باشد و در طول سیاحت نیت تذکر داده شود. این مقاله قرار است به قصد و نیت از «گردشگری با رویکرد فرهنگی» بپردازد.

\*

## «گردشگری با رویکرد فرهنگی» راهی برای آشنایی

قدمای ما عمدتاً دو غایت برای سفر بر شمرده‌اند: تجربه‌اندوزی و فراهم‌شدن فرصت آشنایی با آنها که نمی‌شناسیم. در واقع، آنچه از شناخت دیگری حاصل می‌شود، زمینه‌های شناخت خود را مهیا می‌کند. زیرا اگر عالم، وجودی واحد پنداشته شود که در موجودات کثیر تعین یافته است، در هر موجودی نشان‌هایی از موجودات دیگر هست. در سفر فاصله‌گرفتن از مکان و زمان مانوس فرصتی فراهم می‌کند که با پرسش از سایر موجودات و آثار عالم، نشانه‌هایی از خود ظاهر شود و به تعبیری خود در وجود دیگری بازشناخته شود.

نیت اصلی در گردشگری، سفر از خود و باز یافتن خود است. در این تعبیر، گردشگری محملی برای تذکر است. تذکر، روندی است که طی آن دایرهٔ توجهات ذهن از حدود اوضاع کنونی به احوال کل دوران‌هایی که گذشته، گسترش می‌یابد و با فاصله‌گرفتن از ظواهر مادی زندگی کنونی، داشته‌های ناخودآگاه کشف و بازشناسی می‌شود. ماحصل این طی طریق تذکر حقیقت خویشتن به خویش است.

بهترین طریق خودشناسی برای ایرانیان راهی است که پرده از خود تاریخی-فرهنگی ایشان بردارد. از این رو پرسش چنین گردشگری‌ای «کی‌بودن» ایرانی و «کجا بودن» محیطش است. محل پرسش نیز سرزمین ایران، آثار ایرانیان و فرهنگ جاری مردمانش است. گردشگری که به قصد پاسخ به چنین پرسش‌هایی به سراغ این سرزمین و آثارش می‌رود گردشگر فرهنگی است و چنین سفری را می‌توان گردشگری با رویکرد فرهنگی نام نهاد.

اما این تنها رویکرد نیست. اصولاً به دو رویکرد در گردشگری می‌توان قائل بود:

- رویکرد عشرتی: ترتیب‌دادن همه چیز در خدمت برآوردن امیال و تمنیات گردشگر؛

- رویکرد فرهنگی: ترتیب‌دادن همه چیز به نحوی که گردشگر مقصد خود را به حیثیت فرهنگی به‌جا آورد.

وقتی گردشگری با رویکرد عشرتی مد نظر باشد، این محضر گردشگر است که تعیین‌کننده می‌شود و مقصد او باید خود را با آن تطابق دهد. ولی در رویکرد فرهنگی، صاحب محضر مقصد گردشگری است و گردشگر برای راه یافتن و حضور در آن خود را هماهنگ می‌کند.

باید تذکر داد که منظور از رویکرد فرهنگی نفی فراهم‌آوردن اوقات خوش و لذت‌بخش برای گردشگر نیست. به سخن دیگر همچنان که می‌توان گردشگری فرهنگی با رویکرد عشرتی داشت، گردشگری عشرتی با رویکرد فرهنگی نیز ممکن است. گردشگری با رویکرد عشرتی از هرجا که منشأ گرفته متناسب با زمینهٔ ایران نیست و این موضوع باید همواره مد نظر باشد.

## باز یافتن خود در آیینۀ عالم

هویت خواه‌ناخواه از لایه‌های هویتی خودآگاه و ناخودآگاه قوام گرفته است که اتفاقاً اغلب بر خورد ارادی را بر نمی‌تابد. در واقع، هویت آن چیزی نیست که اراده می‌شود و یا از طریق آموزش و مدرسه شکل می‌گیرد. تنها راه اشراف بر هویت زندگی در محیط همراه با تلاش برای شناخت است؛ شناختی از نوع «یادآوری» نه «یادگیری». به این ترتیب مشاهدهٔ عالم و آنچه در آن است به‌مثابهٔ تذکر خواهد بود.

به اهمیت تذکر در آموزه‌های دینی بسیار اشاره شده است. اما چگونه تفکر انسان و نگاه او به عالم و آنچه در آن است، گاه یاد و ذکر، چون عبادت تلقی و گاه بی‌اصالت و عبث دانسته شده است؟

## گونه‌های مواجههٔ انسان با عالم: آشنایی، غریبگی

فهم این معنای عمیق و این تفاوت ظریف مستلزم آن است که توجه شود با وجود آن که «دیدن» و «اندیشیدن» دو ابزار اصلی ارتباط انسان‌ها با عالم هستی و درک آنها از جهان آفرینش دانسته شده، مواجههٔ انسان‌ها با جهان پیرامونشان از طریق دیدن و اندیشیدن هرگز کیفیتی یکسان نداشته و دارای مراتب متعددی بوده است، چنان که دیدن و تفکر انسان را گاه کاری بی‌اصالت و عبث و گاه چون عبادت شمرده‌اند. باید به این نکته توجه کرد که مواجههٔ انسان با عالم از دو منظر متفاوت صورت می‌پذیرد:

۱. مواجهه با عالم و هرچه انسان‌ها در آن پدید آورده‌اند از آن جهت که شیء است؛

۲. مواجهه با عالم و آنچه در آن است از آن جهت که آیینۀ است.

### • یک سوی مواجهه: اشیای عالم

در آموزه‌های ایرانی حکایت عالم و موجودات آن را می‌توان چون آیینۀ‌ای عظیم در نظر آورد که به زمین افتاده و به هزاران قطعه در شکل‌های مختلف شکسته است. هریک از این آیینۀ‌های کوچک به شکلی درآمدۀ که با یکدیگر بسیار متفاوت است. نمی‌توان در میان این تکه‌های شکسته قطعاتی را یافت که شکل و اندازهٔ یکسانی داشته باشد. به این اعتبار تمام اجزای عالم، شکل خاص خود را دارند و حتی در جزئیات دارای تفاوت‌هایی هستند که ماهیتی مستقل آنها را شکل می‌دهد.

روی دیگر این موضوع در خاصیت آیینگی تمام این قطعه‌ها نهفته است. ورای تمام تفاوت‌ها و اختلاف‌ها، همهٔ این آیینۀ‌ها یک کار می‌کنند و آن بازتاباندن است. تصویر یک چیز در تمام این آیینۀ‌ها بازتابیده می‌شود و هیچ استثنایی در آن نیست. به این اعتبار، اشیاء، بسان آیینۀ، فارغ از ویژگی‌های ظاهری‌شان و بنابر ویژگی آیینگی‌شان، صورتی واحد از عالم

ندارد، حتی اگر خود همسایه به هر علت از ما بخواهد نامه را برایش بخوانیم، کیفیت رابطه تفاوت چندانی نمی‌کند. اگرچه باز هم عمل دزدانه نیست، رفتارهای ما در حین خواندن همانند رفتار کسی نیست که خود، مخاطب نامه است.

این وضعیت در فعالیت‌های فرهنگی نیز صادق است. بسیاری از مردم ممکن است «شاهنامه» یا «مثنوی مولوی» را بخوانند و از آن لذت ببرند، اما نوع این لذت و رابطه با غریبگی توأم است. گویی شخصی غریبه به نام فردوسی یا مولانا در زمانی بسیار دور مطالبی بسیار حکمت‌آمیز و جالب را برای کسانی دیگر بیان کرده است که از قضا برای آنان هم این امکان فراهم آمده که آنها را، از پشت در بسته، بشنوند. مانند کسی که پای سفره‌ای می‌نشیند و به ریزه‌خواری قناعت می‌کند، چون عقیده دارد که این سفره برای کسان دیگری مهیا شده بوده و به او تعلق ندارد.

کیفیت ارتباط انسان‌ها با میراث فرهنگی خود و دیگران امروزه مبین آن است که مواجهه از نوع دزدانه و از منظر غریبگی رخ می‌دهد؛ مانند بیگانه‌ای که از روزنه‌ای به خانه سرک می‌کشد و زوایای آن را برانداز می‌کند. این براندازی هرچه طول بکشد، باز هم مسبب انس و آشنایی و نزدیکی با اهل خانه نمی‌شود و تنها غریبگی را تشدید می‌کند.

حال آن‌که اگر شخص چون آشنایی، خود را مخاطب آثار ببیند، کیفیت و صورت دیگری از رابطه تحقق می‌یابد. تجربه تفاعل شاهدی روشن از این نوع رابطه است. در هنگام تفاعل به حافظ، کتاب با دلهره و اضطراب گشوده می‌شود و غزلی که ممکن است بارها پیش از آن به شکل عادی خوانده شده باشد، با دقت و وسواس کلمه به کلمه خوانده، بلکه هضم، می‌شود، مبدا ذره‌ای از پاسخ حافظ نشنیده بماند. در حالی که همه جمع‌ی که تفاعل می‌زنند، به‌جز آن که برایش تفاعل زده شده است، مثل همیشه عادی و «دزدانه» به شعر حافظ گوش می‌دهند، حال آنکه «او» که خود را مخاطب حافظ می‌داند، ملتهب می‌شود، شاد یا غمگین می‌شود و فراموش می‌کند که حافظ بیش از ششصد سال قبل در گذشته است و دیگر زنده نیست. انگار او، حی و حاضر، قادر است در تصمیم‌هایش اثرگذار باشد.

زیارت نیز یکی دیگر از نمونه‌هایی است که در آن رابطه‌ای از جنس انس و آشنایی برقرار است. از نظر کسانی که به زیارت حضرت امام رضا (ع) می‌روند ایشان یکی از بزرگان اسلام نیستند که در سده دوم هجری زیسته باشند که برای ادای احترام به دیدار گنبد و بارگاه ایشان بروند، بلکه زوآرام ایشان را حی و حاضر می‌پندارند و در مقام انسان کامل و خلیفه خداوند و ولی مبسوط‌الیه می‌شناسند و قصد زیارت و ملاقات ایشان را دارند و در حال نیازمندی و خشوع به محضر ایشان مشرف می‌شوند. این امام معصوم است که دعوت می‌کند و

پیش رویشان را منعکس می‌کنند. به این ترتیب، حتی اگر آیین‌های به یک میلیون قطعه قسمت شده باشد، همه قطعات یک چیز را نشان می‌دهند و به یک چیز اشاره دارند. از این منظر، در عین کثرتی که اشیای عالم (آیین‌های شکسته) در نگاه اول به‌نمایش می‌گذارند، همه آنها به حقیقت واحدی اشاره می‌کنند.

بر این اساس، نخستین عاملی که سبب تفاوت کیفیت رابطه میان انسان و جهان هستی می‌شود چگونگی مواجهه او با جهان است و اینکه انسان از طریق «دیدن» موجودات عالم، به چه وجهی از آنها توجه می‌کند. آیا چشمان او در میان انبوه اشکال و الوان عالم سرگردان می‌شود یا نگاه او بر حقیقتی واحد که هریک از این اجزا به شکلی آن را حکایت می‌کنند، متمرکز می‌شود؟

### • سوی دیگر: انسان و احوال او

دومین بُعد رابطه انسان با عالم به چگونگی احوال انسان به‌عنوان فاعل این مواجهه برمی‌گردد. همچنان که موجودات عالم، طبق مراتبی که عرضه می‌دارند، کیفیت‌های متفاوتی را در نگاه انسان به عالم ایجاد می‌کنند، خود انسان به‌عنوان بیننده نیز سهم عمده‌ای در این نحوه وحدت یا کثرت‌بینی دارد. بدین معنا که نوع ارتباطی که انسان‌ها با امور و اشیای عالم برقرار می‌کنند نیز کیفیت‌های بسیار متفاوتی دارد که به اعتبار آن، دیدن و تفکر درجات متعددی می‌پذیرد.

گاه مواجهه انسان با جهان همچون «استراق سمع» است. این حالت مانند دزدانه نگاه کردن به موضوعی بیگانه و یا خواندن نامه‌ای است که برای همسایه آمده و به اشتباه به‌دست ما افتاده است. در این صورت هر چقدر هم موضوع مهم و بالارزش باشد، شنیدن و یا خواندن آن بیش از ارضای کنجکاوی خواننده حاصلی به همراه نخواهد داشت.

صورت دیگر مواجهه زمانی محقق می‌شود که انسان «خود» را «مخاطب» موضوع تلقی کند و با تمام وجود متوجه آن باشد. درک تفاوت این دو وضعیت آسان است. این‌بار نامه‌ای که در دست ماست از عزیزی رسیده که خودمان را مورد خطاب قرار داده و مضمون نامه مبتنی بر پیوند عمیق قلبی و روحی ما با نویسنده نامه است. یا در وضعیتی که چند غریبه در حال صحبتی هستند که علی‌القاعده نباید برای ما اهمیتی داشته باشد و به ناگاه نام خود را در میان آن زمزمه‌ها تشخیص می‌دهیم. در این حالت‌ها ما مخاطب موضوع تلقی می‌شویم. به بیانی دیگر، تفاوت میان مراتب مواجهه انسان با عالم از جنس «انس» یا «غریبگی» است. این دو نوع مواجهه بیانگر عمق ارتباطی است که میان انسان و موضوعات برقرار می‌شود. فهم چگونگی مواجهه انسان با عالم از منظر غریبگی بسیار آسان‌تر است. زیرا انسان معمولاً با اغلب امور، این‌گونه مواجه می‌شود؛ از منظر انسانی که نامه‌ای را می‌خواند که به او تعلق

اگرچه بسیاری حاضرشدن در محضر خداوند از روی تعبد را فهمیده و می‌پذیرند، اما حضور در محضر پدیده‌های عالم، نزدیکی و انس با اشیا و امور و چگونگی درک شهودی حقایق برایشان دشوار است. بنابراین، تذکر و معرفت حقیقی حاصل وضعیتی است که انسان به این امر آگاهی پیدا کند که تمامی آثار موجود در عالم، و رای شکل و صورت‌های متفاوتشان، آینه‌هایی است که حقیقت واحد عالم را بیان می‌کند. بنابراین انسان برای درک این حقیقت باید خود را در وضعیتی قرار دهد که مخاطب حقیقی عالم باشد و بتواند نسبتی با آن برقرار کند که این انعکاس را دریابد و چنین تذکری برای او حاصل شود. این نسبت از حضور در محضر آثار حاصل می‌شود و اگر انسان در مقابل آینه‌های بی‌شمار عالم موضع درستی اتخاذ نکند، پرتو حقیقت بر او نخواهد تابید.

### مراتب آشنایی

تذکر از طریق مواجهه با عالم و آینه‌های آن ماهیتاً دارای مراتب است. همان‌طور که احوال مخاطب و استعداد او برای دریافت حقیقت اندازه‌های مختلفی دارد، موجودات عالم استعدادهای متفاوتی در انعکاس حقیقت دارند. بنابراین تذکر نیز ناگزیر در درجات بسیار متعددی محقق می‌شود. چنان که گفته شد، به همان نسبت که ممکن است موضع نامناسب مخاطب سبب شود که او از هر نوع استعداد آیینگی اشیا عالم بی‌بهره بماند، دریافت عمیق او از حقیقت اشیا عالم می‌تواند وضعیتی را ایجاد کند که او از هر پدیده‌ای و از هر مضمونی اشارتی به حقیقت امور دریافت کند. تمام آینه‌های عالم هم برای کسی که به تالو آنها پشت کرده است حاصلی ندارد. چنان که برای مخاطبی که از پیش در جست‌وجوی این پرتو بوده است، آینه شکسته‌ای نیز کفایت می‌کند.

همان‌طور که گفته شد، تفاوت مراتب تذکر، گذشته از احوال مخاطب، به سبب تفاوت میان پیام‌هایی است که از پدیده‌ها دریافت می‌شود. باوجود آنکه تمام امور عالم در نهایت میرز حقیقت ازلی هستی است، بسیاری از موضوعات و مضمون‌های دیگر را نیز می‌توان به فراخور شرایط و زمینه از آنها دریافت کرد. به سخن دیگر، مکان‌ها و آثار تاریخی محمل بسیاری از حقایق عالم است که دریافت هر یک مرتبه‌ای از تذکر را تحقق می‌بخشد، چنان‌که آینه‌ای تمام‌قد که تمام عالم را در خود بازمی‌تاباند استعدادی متفاوت از قطعه‌ای آینه شکسته دارد، اگرچه هر دو به یک سو اشاره دارد.

موضوع «گردشگری با رویکرد فرهنگی» مستقیماً با این تفاوت‌ها سروکار دارد. به این سبب موضوعاتی که در گردشگری ملاقات می‌شود، برای مخاطبان حکم آینه‌ها را دارد و هر اثر به تناسب پیامی که در خود دارد، استعداد بروز شأنی از

زائر لبیک می‌گوید و امام معصوم است که اگر اذن دخول دهد توفیق زیارت حاصل می‌شود. از آنجا که زائر امام را حی و حاضر و ناظر به احوال باطنی خود می‌داند، زیارت همراه با آداب ظاهری و باطنی می‌شود، غسل و وضو و لباس پاکیزه و ... و صفای باطن و حال خاکساری و نیازمندی و ... همه اقتضای زیارت می‌شود. نیت زیارت و مقصود زیارت اقتضا می‌کند که از مبدأ سفر تا آن زمان که به خانه بازمی‌گردد احوال زیارت بر او مستولی باشد.

بنابراین، عامل مهمی که سبب می‌شود تذکر نسبت به حقیقت عالم و دیدن آیینگی در بسیار آینه‌های عالم چنین دشوار و دور از دسترس و در حد عبادت باشد، تفاوت در احوال مخاطب است. باوجود اینکه هرچه در عالم است همواره اصل و منشأ خود را فریاد می‌زند، دستیابی به انسی که سبب شود این فریاد شنیده و این انعکاس دیده و این تذکر محقق شود تجربه‌ای بسیار دشوار است. سبب این همه خطاب به انسان برای آنکه «بیند» و دیدن او عبادت باشد آن است که «نگاه کردن» به اعتبار تفاوت‌های «نگاه‌کننده» و «نگاه‌شونده» مراتبی می‌پذیرد که از پوچی تا تقدس و عبادت متغیر است. به همین سبب این پرسش که مکان‌ها چگونه دیده می‌شود و چه چیز در آنها دیده می‌شود، در گردشگری که موضوعش به ملاقات رفتن است، اهمیت زیادی دارد.

### باب انس و آشنایی با عالم، فهم خاصیت آیینگی آثار تاریخی، فرهنگی و طبیعی

نواحی و جای‌های عالم در بازتاباندن حقایق هستی مراتب مختلفی دارد، اما به اتکای خصیصه آیینگی، در همه اشیا و اموری که در عالم هست اشاراتی وجود دارد. گردشگری با رویکرد عشرتی، از آن نوع رابطه‌ای که دزدانه از جنس غریبی و مبتنی بر نظرافکندن بر تنوع و کثرت امور عالم است، وضعیتی دارد که در آن انسان محل ملاقات را به محضر خود حاضر می‌کند و خود در رابطه فاعلی با آن قرار می‌گیرد. در این حالت گردشگر خود را قادر می‌داند هر رفتاری در پیش گیرد، به چیزهایی توجه کند، به آنچه نمی‌خواهد بی‌توجهی کند، برخی از مکان‌ها و اهالی‌شان را اذن دخول به محضر خود بدهد و مابقی را ندهد. تلقی او از این رابطه آن است که عالم باید بی‌اراده، خاشع و خاضع در برابر او قرار گیرد و اوست که «فعال بما یشاء» در امور است.

ولی گردشگری که خود را مخاطب حقایق نهفته در پدیدارها می‌بیند و رابطه انس و آشنایی با آیینگی و حقیقت و وحدت جایگاه‌های عالم برقرار می‌کند، خود خاضعانه در محضر گردشگاه حاضر می‌شود، به این ترتیب گردشگاه تمام حقیقت و موجودیت خود را، بی‌آنکه خواست و اراده گردشگر در آن تحکم کند، بر او ظاهر می‌کند.

تذکر تاریخی می‌انجامد، اما درحقیقت با ایجاد نسبتی حقیقی میان انسان و آثار گذشتگان بسیار فاصله دارد. در موزه‌ها نوع مواجهه انسان با آثار و اشیا از نوع غریبی است و تنها شیئیت آثار و تفاوت‌های آنها در نظر می‌آید. به بیان دیگر، مخاطب این خانه تنها همان ساکنان گذشته آن بوده‌اند و امروزیان تنها در خلال تاریخ استراق سمع می‌کنند، همچون افکندن نگاهی دزدانه به خانه همسایه. گویی آثار تاریخی روزنه‌ای برای نظرافکندن به سرزمین‌های ناشناخته از کرات دیگر است. عین همین وضعیت زمانی است که از آثار تاریخی و فرهنگی در شهرها و نواحی مختلف ایران بازدید می‌شود. ملاقاتی از سر غریبی و حیرت. گویی با دیدن خانه عامری‌ها بیشتر به فاصله با زندگی جاری در آن خانه پی برده می‌شود. در حالی که همه ایرانی‌ها با دیدن خانه عامری‌ها لذتی در اعماق وجودی خود حس می‌کنند که اغلب به درستی متوجه آن نمی‌شوند و از خود نمی‌پرسند که این التذاذ از کجا سرچشمه می‌گیرد. گویی همه ایرانیان در خانه عامری‌ها خانه مألوف خود را به یاد می‌آورند. انگار هنوز حال و هوای نشستن در ایوان چنین خانه‌هایی در خاطر است و خیلی دور نیست زمانی که چنین کیفیتی از زندگی در خانه‌ها تجربه می‌شد. این آن تذکری است که باید در دیدن خانه عامری‌ها و امثال آن حاصل شود.

نقش می‌بینی که در آیین‌های است

نقش توست آن نقش آن آیین نیست

(مثنوی معنوی)

ملاقات خانه عامری‌ها، به مثابه آیین، آن را از لباس یک موزه متعارف، به مثابه قبرستان تاریخ، خارج و به آیین‌های تبدیل می‌کند که ایرانیان صورت حقیقی خود را در آن دوباره مشاهده می‌کنند. اهل هر فرهنگ چهره واقعی خود را در آیین آثار فرهنگی خود می‌بینند. دیدن این چهره برای اهل فرهنگ‌های دیگر نیز میسر است. اهالی دیگر فرهنگ‌ها نیز می‌توانند مخاطب این تصویر واقعی باشند و به این ترتیب راه به دیدن چهره واقعی و مشخصه‌ها و مزیت‌های فرهنگی ایرانی ببرند. طبق اصل تجانس، از این راه چهره واقعی خود آنها نیز از پس پرده برون می‌آید و برای او نیز تذکر نسبت به وجه فرهنگی وجودش ممکن می‌شود.

همه آثار تاریخی، فرهنگی و طبیعی، به اعتبار بعضی وجوه عمیق خود، دلالت به این شباهت‌ها دارد و فهم این شباهت‌هاست که راه تذکر خویشتن حقیقی ایرانیان را ممکن می‌کند. اگر چنین شباهت‌هایی نبود، صحبت از معماری ایرانی، ذوق ایرانی، غذای ایرانی و در یک کلام فرهنگ ایرانی بیهوده بود.

هنگام مواجهه با آثار، فهم تفاوت‌ها نیز ممکن می‌شود، اما تفاوت‌هایی برآمده از شباهت و نه تفاوت به معنای مطلق اختلاف.

شئون تذکر را می‌پذیرد. به علاوه آنکه هر اثر به خودی خود نیز مرتبه‌های متفاوتی از تذکر را ممکن می‌کند. در این معنا وجوهی از اثر دلالت بر نزدیکی نگاه مخاطب و پدیدآورنده دارد و وجوهی دیگر بر تفاوت‌ها بنیان گذاشته شده است. مهم آن است که برای تذکر و شناخت هویت فرهنگی، هم فهم شباهت‌ها ضروری است و هم تفاوت‌ها. درواقع اساس خودشناسی درک شباهت‌ها و تفاوت‌ها از راه قیاس است.

نقش حیاتی چنین تذکری تضمین تداوم تاریخی تمدن بشری است. تذکر برای یادآوری اینکه چه کسی هستیم، در چه سرزمینی زندگی می‌کنیم، زندگی گذشتگانمان چه کیفیتی داشته و بر چه بنیان‌هایی استوار بوده و امکانات و مخاطره‌ها و تهدیدهای حیات در قلمرو پیرامونمان کدام است. این مرتبه «تذکر تاریخی» است که اگر حاصل شود مزایایی دارد و اگر فراموش شود، به بیماری نسیان و بدبختی منتج خواهد شد.

### گردشگری، تذکر هویت فرهنگی از راه دیدن خود در آیین آثار و تشخیص شباهت‌ها

تعریف مدرن از انسان و هستی نه تنها نسبت به مراتب عالی وجود بلکه نسبت به تاریخ نیز تغییرات ژرفی در نگرش پدید آورده است. موزه به شکل امروزی حاصل تحول در نگرش انسان به وجود خویش و به هستی پس از دوره نسانس بود. در این نگاه، دوران مدرن دوران بلوغ بشریت و هرچه پیش از آن بود به دوران کودکی و ناپختگی او تعبیر شد. تا حدی که کارهای بزرگ گذشتگان حیرت انسان معاصر را برمی‌انگیزد و برای او باور به اینکه چنین کارهایی از انسان‌های گذشته سر زده باشد به اندازه‌ای دشوار می‌شود که گاه این کارها را به موجوداتی از کرات دیگر و بیگانه با اجداد ما، موجوداتی از جنس انسان‌های امروز و مجهز به ابزارهای امروز و یا به نیروهای ناشناخته و رموز نسبت می‌دهد.

در زمانه‌ای که هرچه متعلق به گذشته است حاصل دوره عقبافتادگی، بی‌تجربگی و ناکارآمدی مودگی بشر و زمانه عدم مهارت و خیرگی در اندیشه بشری دانسته و گذشته تاریخی و موازین آن فاقد اعتبار و ارزش در زندگی معاصر تلقی شد و به میراث گذشته همچون جسدی فارغ از روح و معنا نگریستند، بشر به فکر افتاد آنها را در موزه نگاه دارد. البته روشن است که واژه «موزه»، به اعتبار نسبتی اساطیری که با یاد و خاطره و با مفهوم تذکر دارد، پیوندی بنیادین با چنین ارتباطی در بالاترین مرتبه آن دارد. اما نسبت پدیدۀ موزه، به معنایی که در دوران مدرن شکل گرفته و گسترش یافته است، با مفاهیم یادشده موضوعی قابل تأمل است، زیرا موزه به مثابه مکانی برای نگهداری و نمایش اشیا متعلق به دوران کودکی و رشد بشر شکل گرفت، اما بدل به انبار آثار عتیقه شد.

شاید در نگاه اول، تصور شود آنچه در موزه عرضه شده به



### ماحصل آشنایی، ملاقات

«گردشگری با رویکرد فرهنگی» همانا رفتن به سراغ عالم ایرانی است با این تصور که گردشگر مخاطب آن است. آثار فرهنگی و تاریخی یک زیست‌بوم میراثی به‌شمار می‌روند که دلالت بر ایرانی‌بودن و چه کسی‌بودن اهالی آن منطقه دارد. آثار طبیعی مستقیماً بر کجابودن سرزمینشان اشاره می‌کنند. زبانی که آثار بدان سخن می‌گویند، زبان اشارت است و نه زبان عبارت. ذیل زبان اشارت، گاه به تصریح و اغلب به تلویح، نکاتی تبیین می‌شود که فهمش برای همه ممکن نیست جز مخاطب.

حال مخاطب چگونه می‌تواند زمین حاصلخیز وجودش را آماده باروری کند؟ او همواره باید متوجه و متذکر آن باشد که به دیده‌ی شیء به آثار فرهنگی-تاریخی ننگرد و در جست‌وجوی راه‌یابی به عالمی باشد که این آثار بدان تعلق دارد. متوجه حقیقتی باشد که در ورای صورت مادی آثار و تکثر و تنوع آنها نهفته است. اهمیت این نگاه در مواجهه با آثار گذشته نه تنها برای فهم گذشته بلکه همچنین برای درک پیوستگی‌ای است که از ازل تا حال و آینده را در بر می‌گیرد و عالم ایرانی بدان تعلق دارد و اگر خوب بنگرد ناآمدگان نیز نمی‌توانند منشأیی جز آن داشته باشند.

آثار برجای مانده از گذشته محمل اندیشه‌ها، خواست‌ها، آرزوها و تجربه‌های آفرینندگانشان و به این اعتبار حاوی روح زندگی گذشته است. به بیان دیگر، پیشینیان ما در عالمی می‌زیستند که تمامی ابعاد و وجوه آن، همچون زندگی خود انسان و تمام مصنوعات و آفریده‌های او، از وحدتی ذاتی برخوردار بود. به سبب همین وحدت، هر جزء از این عالم جلوه‌ای از کل آن به‌شمار می‌رفت و نظام حاکم بر کل، متجلی در تمامی اجزای این عالم بود. وحدت میان انسان با عالمی که در آن می‌زیست سبب می‌شد که تمامی آثار و اجزای عالم، برای او سرشار از مصادیق و ابزارها و بهانه‌های تذکر به حقایق عالم باشد و هر یک از اشیا و پدیده‌های عالم به‌واسطه نسبتی که با این امر داشت مورد توجه انسان قرار می‌گرفت. آثار مصنوع انسان نیز از این امر مستثنا نبوده است. هدف از مطالعه و مشاهده آثار گذشته دستیابی به حقایق عالم است که گذشت زمان در آن خلل یا تغییری حاصل نمی‌کند و زمان از آن اعتبار می‌یابد. به این ترتیب شناخت این حقایق در قالب زمان گذشته و حال و آینده محدود نمی‌شود.

فرهنگ به معنی دانایی حاصل از تجربه تاریخی تعامل با محیط امری اصیل است. اهل هر فرهنگ نسبت به فرهنگشان همواره در وضعیت تذکر و یا نسیان‌اند، ولی دیگران در وضعیت علم یا جهل نسبت به آن دانایی به‌سر می‌برند، علم به فرهنگ دیگر موکول به ملاقات و انس است و چشیدن طعم فرهنگ

بدیهی است در فهم «اختلافات» همان‌طور که پیش از این آمد، بنای مخاطب بر غریبگی از آثار و پدیدآورندگان آن گذاشته می‌شود. گویی زمان و مکان حاضر با زمان و مکان اثر به کلی متفاوت است و از این‌رو هیچ شباهتی قابل تصور نیست. در چنین بستری تنها اختلافات جلوه می‌کند. اما اگر منظر مخاطب منظر آشنایی با آثار باشد، بنابر قاعده تجانس، او از طریق فهم شباهت‌ها قدرت تشخیص تفاوت‌ها را نیز خواهد یافت. تفاوت‌هایی که از چنین زمینه آشنایی برآمده باشد می‌تواند ملاک خودشناسی قرار گیرد. در غیر این صورت با فرض دوری دنیای مخاطب و صاحب اثر، هر قیاسی مع‌الفارق است.

خاستگاه این تفاوت‌ها لایه خودآگاه اما غیرآرادی هویت فرهنگی یا همان جایی است که اهالی نواحی مختلف ایران را از هم متمایز و قابل تشخیص می‌کند. این لایه، لایه «اهلیت» است. همه ایرانیان بنابر ایرانی‌بودنشان وجوه تشابه بسیاری دارند، اما بنابر اینکه هر کدام در مختصات زیستی متفاوتی زندگی کرده‌اند، دارای خصوصیات فرهنگی کم و بیش متفاوتی شده‌اند.

یکی از بهترین راه‌هایی که «کی‌بودن» را به ایرانیان تذکر می‌دهد مقایسه خودشان با دیگر هم‌وطنانشان است. زیرا یکی از بهترین راه‌های شناخت هر چیز قیاس به نفس است. ذهن دائماً در پی جایگاهش در دنیای پیرامونمان است. در واقع ذهن برای شناخت موقعیت‌ها، اشخاص و یا موضوعات دائماً در حال مقایسه مختصات آنها با مختصات خودش است. هر چه این مقایسه وسیع‌تر و آگاهانه‌تر باشد، پختگی بیشتری حاصل می‌شود. تصور اینکه هر انسان بتواند به دور از تعامل با دیگر افراد به پختگی برسد تصور اشتباهی است. چنین انسانی گویی میزان خود را از دست داده و قادر به اندازه‌گیری خود نیست. زیرا میزان دو کفه دارد. در یکی از آنها خود شخص و در دیگری وزنه‌هایی برای مقایسه است. سفر بیش از هر موقعیت دیگر فرصت مقایسه را در اختیار قرار می‌دهد. سفر نه تنها انسان را با انسان‌های دیگر، بلکه با موقعیت‌هایی متفاوت مواجه می‌کند. با این نگاه سفر سبب پختگی افراد می‌شود.

مقایسه لوازمی می‌طلبد. آنچه فرصت مقایسه را در اختیار اهالی نواحی مختلف قرار می‌دهد آثاری است که آنها از خود به‌جای گذاشته‌اند. خانه‌های آنها نه تنها به سبب زنده کردن تمناها و مطالبات ایرانیان از یک خانه آینه‌ای مقابل ایرانی‌بودن است، بلکه به سبب تفاوت‌هایی که با خانه‌های شهرهای دیگر دارد فرصت مقایسه را پدید آورده و اهل کاشان را به مشخصه‌های هویتیشان آگاه و اهالی نواحی دیگر را از تمایزات خود با کاشانی‌ها باخبر می‌کند. در واقع، با مقایسه است که اهالی هر منطقه به نقش تاریخی خود در سرزمین ایران پی خواهند برد و تلاش خواهند کرد که وظیفه‌ای را که از گذشته بر دوش داشته و برای آن آزموده شده‌اند به بهترین نحو ایفا کنند.

در دوران جدید، با هر تعبیر و با به‌کارگیری هر وسیله، آثار تاریخی آن چنان نیست که بود. آثار تاریخی اگرچه ممکن است به بهترین نحو حفاظت شده باشد، اما چون در عالمی دیگر به‌تصویر درمی‌آید، چنان که بود درک و دریافت نمی‌شود. در واقع در این نگاه، اثر جسم بی‌جانی است که تنها کالبد آن حفظ شده است و نه زندگی حاصل از آن. به همین دلیل بسیاری از آثاری که حتی در مکان فیزیکی خود باقی مانده‌اند، توانایی بیشتری در نزدیک کردن مخاطب به عالم حقیقی و بروز مفاهیم و مضامین تاریخی‌ای که محمل آن است ندارند. ولی اگر نوع نگاه به آثار تاریخی از جنس آشنایی و در محضر آثار حاضر شدن باشد، اثر در هر مکانی غیر از مکان جغرافیایی اولیه نیز می‌تواند جلوه‌گاه عالمی باشد که بدان تعلق دارد. در واقع اگر نسبت انسان با اثر از «گردشگر» به «مخاطب» تغییر کند، امکان انس و نزدیکی با آنها فراهم می‌شود.

امروز، رسالت خطیر متولیان صنعت گردشگری برانگیختن چنین نگاهی و ایجاد چنین شرایطی است و رسالت گردشگران نیز آماده کردن خود برای مخاطب شدن است. «تذکر» به‌مثابه غایت گردشگری موكول به آن است که ظرفیت حضور در محضر آثار فراهم شود، ملاقاتی خاشعانه در برابر آینه‌ها. به این ترتیب مسئولیت مراکز خدمات و مسئولانی که نگهداری از آثار را به منظور عرضه خدمات گردشگری بر عهده دارند بسیار سنگین است. زیرا اگرچه احوال مستعد مخاطب تا حدودی می‌تواند سبب شود که او از هر اشارتی و از هر نظم و آرایش و نمایشی به تمام مراتب نهفته در موضوع راه یابد، بااهمیت‌ترین موضوعات نیز اگر به درستی و شایستگی ارائه نشود، امکان انتقال پیام و دریافت مخاطب را تقلیل می‌دهد. به سخن دیگر، اگر حافظان آثار نتوانند موقعیتی را فراهم کنند که آثار ماهیت و تمامیت خود را عرضه کنند، آشکارترین مضامین نیز لاجرم در حجاب و پرده باقی می‌مانند.

متصدیان گردشگری کسانی هستند که شرایط را برای انتقال پیام اثر به مخاطب فراهم می‌کنند. در واقع آنها شرایط ملاقات روایی مخاطب و اثر را فراهم می‌آورند. مانند آنکه برای کسی که در گرما و خشکی گرفتار است دائم آب خنک و گوارایی را به‌تصویر کشیم و او را به حال طلب اندازیم. در این حالت وضعیت مخاطب و لیوانی آب خنک نسبتی روایی خواهد شد و انسان با دیدن آب، عنان از کف خواهد داد و هر لحظه آشامیدن و تک‌تک جرعه‌ها را با عمق وجود احساس خواهد کرد. در چنین شرایطی است که ارزش آب برای مخاطب آشکار می‌شود و این نوشیدن به‌مثابه رویدادی خاص و برای همیشه در ذهنش ثبت می‌شود.

اگر در مواجهه با آثار تاریخی-فرهنگی مخاطب در نسبتی روایی با آنها قرار گیرد، ویژگی آیینگی بروز خواهد کرد. در چنین رابطه‌ای مخاطب در موضعی قرار می‌گیرد که حفاظها

دیگر منجر به کیفیتی از معرفت حضوری می‌شود. از جمله مهم‌ترین راه‌های وصول به این معرفت، چه برای اهل یک فرهنگ (از نوع تذکر) و چه برای دیگران (از جنس شناخت و تقرب)، نظر کردن به آثار و مظاهر آن فرهنگ البته به صفت آیینگی است. با این نگاه، آثاری که روزی بخشی از حقیقت عالم در وجودشان منعکس شده است در کنار یکدیگر تصویری کامل از جهانی را که در جست‌وجوی آن هستیم به‌نمایش می‌گذارد؛ جهانی که خاستگاه هویت کنونی ماست.

تجمیع همه این آثار در موزه، به‌مثابه فراموش‌خانه، و جدا کردن آنها از عالم حقیقی‌شان مانعی در ایجاد انس با آثار به‌وجود می‌آورد که بروز ماهیت و جوهره حقیقی و آیینگی آثار در انعکاس عالمی را که آرزوی نزدیکی و شناخت آن هست ممکن نمی‌کند. واقعیت این است که گردآوری آثار گذشته در موزه‌ها قراردادن آنها در عالم دیگری غیر از موطن و عالم حقیقی خود اثر است. ولی براساس آنچه گفته شد صرف گذاشتن این آثار در غیر از جای خود نیست که انتقال پیام آنها به مخاطبان را ناقص و یا غیرممکن می‌کند. حتی اگر تلاش کنیم، این تغییر فیزیکی را رفع یا از آن اجتناب کنیم و مثلاً بقایای تخت جمشید به جای خود بازگردد، اگرچه نسبت اثر با محیط پیرامون آن تا حدی حفظ شده، باز هم با دیدن صرف اثر به عالمی که موطن آن است راهی نیست و تذکر تاریخی، نسبت به حقیقتی که در اثر نهفته است، محقق نمی‌شود.

جدا کردن آثار از عالم حقیقی‌شان اساساً امری کیفی است و ربطی به استقرار عینی شیء در مکان اصلی ندارد. برای آنان که برای کربلا مکانت قدسی قائل‌اند و خاکش را به جهت نسبتی که با سیدالشهداء دارد متبرک می‌شمارند، مشتتی از تربت کربلا، هر جای جهان که باشد تفاوتی نمی‌کند و از عالم خود خارج نمی‌شود. از نظر کسانی که با تربت سیدالشهداء از منظر خاک‌شناسی (و نه اعتقادی) مواجه می‌شوند نیز مشتتی خاک در جایی خارج از عالم اصلی خود (جوار مزار) کاملاً بی‌ارزش است.

آثار تاریخی و اجزای آنها در موزه‌های عصر جدید نه تنها از مکان خود بلکه از «مکانت» خود خارج شده است. مراد از مکانت اشیا جایگاهی است که صرفاً مفهومی فیزیکی ندارد و نقطه‌ای با عرض و طول جغرافیایی مشخص نیست. مکانت عالم خاستگاه و زاینده اثر است و اثر تمام اعتبار و حیثیت خود را مدیون آن است. بودن اثر در این عالم به معنای زنده ماندن و تداوم حیات آن و خروج اثر از این عالم نیز مترادف با مرگ آن است. آنچه در زیارتگاه‌های مهم ایران چون حرم حضرت رضا (ع) در دوره معاصر اتفاق افتاده است مصداق پرتافتادگی اثر از عالم حقیقی‌اش است. البته درحقیقت این اثر نیست که جدا از عالم خود می‌افتد، بلکه مخاطب اثر است که دچار این پرتافتادگی می‌شود و اثر برای اهلش همواره دلالت‌های خویش را دارد.

گردشگری تنها به قصد افزایش معلومات و رفع کنجاوی‌های تاریخی از پشت در بسته آثار نباشد. تا زمانی که اهلیت تذکر وجود ندارد، نمی‌توان این گذشته را از خلال تاریخ زنده کرد. اهل تذکر، تاریخی شدن وضعیت را نسبت به اهالی مکان‌های دیگر و زمان‌های دیگر و آثارشان عوض خواهد کرد. دیگر کالبدشکافی اجساد هنری به‌جای انس و آشنایی با روح آثار گرفته نخواهد شد. در این حالت است که مواجهه با آثار فرهنگی در «گردشگری با رویکرد فرهنگی» همچون نظر کردن به آینه‌ای خواهد شد که فرهنگ ایرانی را تمام‌قد بنمایاند و هویت فرهنگی را تذکر دهد و از آنجا که اصلی‌ترین و عمیق‌ترین مرتبه هویت، هویت فرهنگی است، این نوع مواجهه با آثار فرهنگی خودی در سفر و گردشگری سبب «تذکر» می‌شود. وقتی سوی دیگر ملاقات، آثار فرهنگی دیگر اقوام یا ملت‌ها باشد نیز باز «خودشناسی» از طریق قیاس میسر خواهد شد. خودشناسی مانع تکرار اشتباه‌های گذشته می‌شود، سرمایه‌های پنهان را حفظ می‌کند و ثروت‌های نو می‌آفریند. ثروت‌هایی که مثل اشیای یک‌بارمصرف بعدها دورریختنی نباشد، بلکه میراث نسل‌ها قلمداد شود و گذشتن هر روز از عمرش بر اصلتش بیفزاید.

و حصارهای روحی خود را در مواجهه با موضوع از دست می‌دهد و پذیرای اشارت‌ها و پیام‌های رمزآلود اثر می‌شود. بنا بر مَثَل مشهور:

آب جیحون را اگر نتوان کشید

هم ز قدر تشنگی نتوان برید

(مثنوی معنوی)

به این ترتیب، می‌توان به ایجاد نگاه تاریخی-فرهنگی به موضوعات و جلب توجه گردشگران به وجوه تاریخی-فرهنگی آثار نزدیک شد. نگاه تاریخی و فرهنگی بدان معناست که فرد قادر شود با نگاه کردن به هر چیز ریشه‌های تاریخی و نسبت آن با فرهنگ را، کم و بیش، در نظر آورد. برای جامعه‌ای که به درد کم‌حافظگی و نسیان تاریخی گرفتار شده واجب است که به یاد آوردن این موضوعات را تمرین کند و از نگاه روزمره داشتن به امور عالم پا فراتر بگذارد.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نیت گردشگری با رویکرد فرهنگی، نوعی آشنایی است که به خودشناسی فرهنگی منجر می‌شود. چنین آشنایی‌ای تنها زمانی میسر می‌شود که تماشای آثار تاریخی و فرهنگی در

#### COPYRIGHTS

Copyright for this article is retained by the authors with publication rights granted to Tourism of Culture journal. This is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



#### نحوه ارجاع به این مقاله

بهشتی، سیدمحمد. (۱۳۹۹). غایت «گردشگری با رویکرد فرهنگی» ایران. گردشگری فرهنگ، (۱)، ۹-۱۶.

DOI: 10.22034/JCT.2020.110004

URL: [http://www.jct-sj.com/article\\_110004.html](http://www.jct-sj.com/article_110004.html)

